

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على ما خلق الانسان وسرفه من علم القرآن والصلوة والسلام على

محمد بنی الانس و الجان و علی آله و صحبه و علی النبی الثانی بعد از حمد و صلوة برای

صواب پیرای طالبان این فن شریف محقق و محتجب مبارک درین آواں

غرضی نوالمان اعنی محترم شهر رجب المرجب یوم پنجشنبه ۱۲۸۹ هجری

از مرتب این مجموعه فایز کلام الله تعالی بر طالش میوه مبارک کند و فقط

مجله فرموده صاحب بهار مجید و قبله بقول بارگاه احد سید آل احمد صاحب

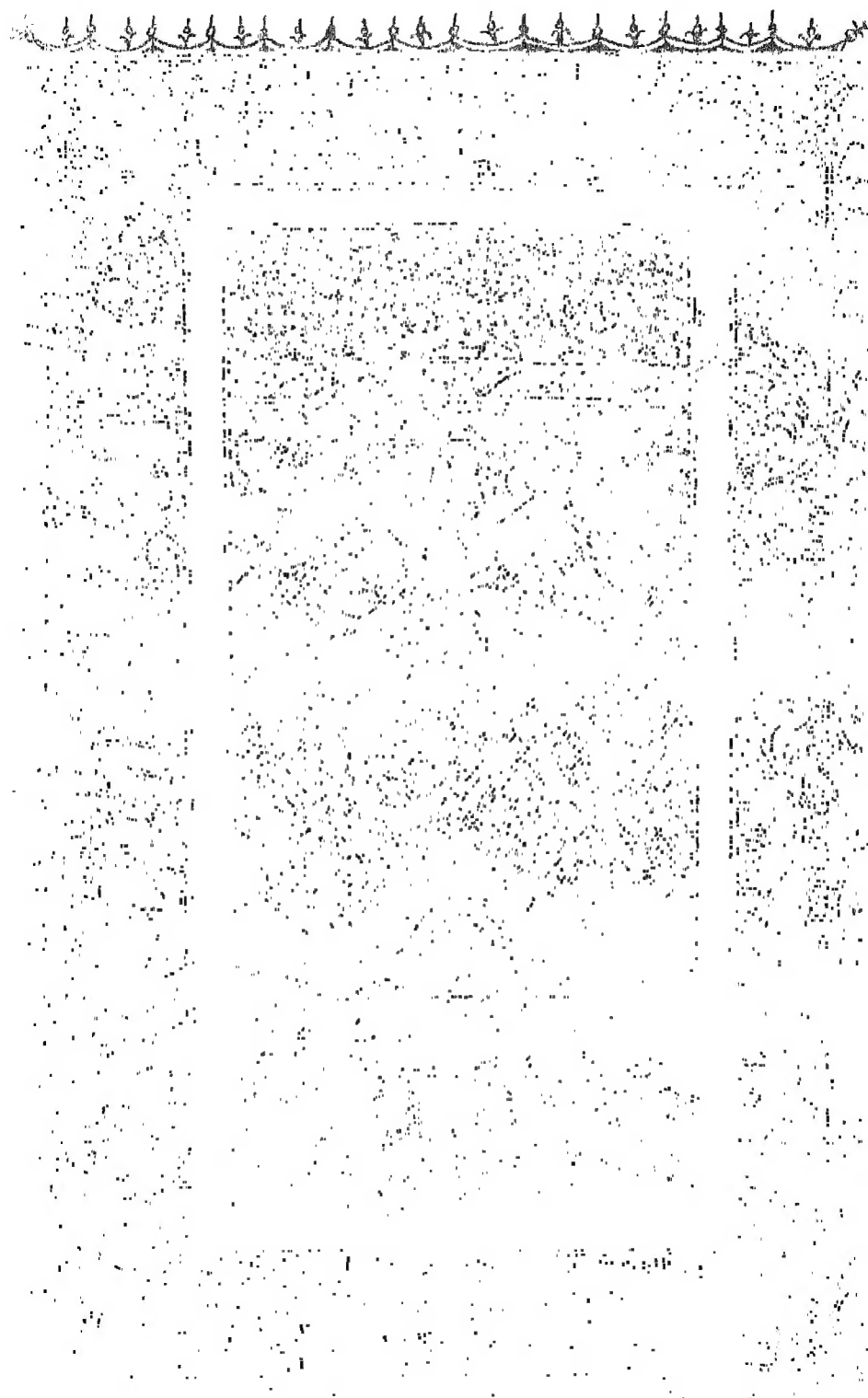
دام نوره فقط راقم الحروف سید عبد الحلیل یار و رفیق غنی الله عنہ فقط

کتابخانه سید عبد الحلیل



فہرست مجموعہ ہذا

کتاب التیسیر	کتاب النشر	کتاب المنا
فلمی	فلمی	فلمی
عربی	عربی	عربی



و سوسه کردن و سوس و سوس و سوس و سوس و سوس و سوس و سوس و سوس
الصد و جماعت انجسته پریان انجستی یکی مسموم فی الفلق + الفلق
سپیده دم و نیز میایست و نوز کا انچه و هر چه و چه و نه شلختن افرد یا خلق
یا فریدین خلق بخلق خلق لا تخلق العاصق تاریک شدن شب ادا
چون و هر گاه که بر فعل ماضی در اید یعنی مستقبل کند و از چون بر فعل
در اید یعنی ماضی کند و قتب در اید الوقتی در ایدن و قتب
قتب لا تقب الثقات زان و در سنده انفت در رسیدن
العنه گرما انفتد یکی انفتد گرماست عقد یقین انفتد انفتد انفتد
بنواهند احد بدو است مسموم فی الاخلاص و هو دوست
یکی بقیقه نه بشمار الصمد پناه نیازمند ان کم یلذ کسی را نژاد و کم یلذ از
کسی زاده نشد و کم یکن نبود الکلون کان یکن کن لا یکن که مراد از الکلون
هتا مسموم فی الذهب + ثبت دیان کار و ملاک بشهر پناه در
دست او در اصل دیان بوده است سقوط چون صحبت اخلافت است
بسوی ما آتی لبیب کافرست اخفی بی نیاز کرد و الا شفاوی نیاز کرد و آید
عنه از المال خواسته کسب کافر کرد و الکسب کافر کرد و کسب

تطویر
فی الجا
و لقمه ۱۱

عبارت از ذکوة است + سورة القدر مبین به الایالات بهم آمدن
و ساخته شدن قمریش نام قبیلست در عرب که خانه بارگرفتن بقصد سفر است
استان الصیف تابستان قلیعید واپس گویند نزد این البیت
خانه اطعم خوردن ادا الحج کرسلی آمدن این گردانید الایمان بگردیدن این
گردانیدن اخوف ترسیدن سورة الفیل الم تر ایامید فی کفایت
چگونه فیل که الصاحب یار و خداوند الا صاحب جماعت القبیل
بیل الم یبیل ایانکه و آنجمل کردن آفریدن الکید بدگالیدن التخیلیل
گمراه و ناپیچ گردانیدن و ارسل بفرستاد و الارسل بفرستادن ارسل
یزیرل ارسل لا ترسل الطیر بیده الا با بریل مغان حرف الا بریل کی میروم
تیری انداخت بر ایشان الری تر انداختن و تیر فرستادن الحجاره سنگها
اتحجر یک التخیل خشت خشته و جوشیده العصف برگ کشت ترا الماکول
خورده شده الاکل خوردن بدسته من الهیزه کل بهر وجه الموقر
بگرفتشت الکثرة بدگوی و یاروی و قذوة بار بار شردن او را التعداد بیان
شماردن التعداد بیان بر پندار و استنباط عند کشتن و آنکه بجا و اول کرد
او را کثرت چنانستی که آنکه بجا بر آید اندامه شود التعداد بیان

عبارت از ذکوة است
سورة القدر مبین
به الایالات بهم آمدن
و ساخته شدن قمریش
نام قبیلست در عرب
که خانه بارگرفتن
بقصد سفر است
استان الصیف تابستان
قلیعید واپس گویند
نزد این البیت
خانه اطعم خوردن
ادا الحج کرسلی
آمدن این گردانید
الایمان بگردیدن این
گردانیدن اخوف
ترسیدن سورة الفیل
الم تر ایامید فی
کفایت چگونه فیل
که الصاحب یار و خداوند
الا صاحب جماعت
القبیل بیل الم یبیل
ایانکه و آنجمل کردن
آفریدن الکید بدگالیدن
التخیلیل گمراه و ناپیچ
گردانیدن و ارسل
بفرستاد و الارسل
بفرستادن ارسل
یزیرل ارسل لا ترسل
الطیر بیده الا با
بریل مغان حرف
الا بریل کی میروم
تیری انداخت بر ایشان
الری تر انداختن و تیر
فرستادن الحجاره
سنگها اتحجر یک
التخیل خشت خشته
و جوشیده العصف
برگ کشت ترا
الماکول خورده شده
الاکل خوردن بدسته
من الهیزه کل بهر
وجه الموقر بگرفتشت
الکثرة بدگوی و یاروی
و قذوة بار بار شردن
او را التعداد بیان
شماردن التعداد بیان
بر پندار و استنباط
عند کشتن و آنکه
بجا و اول کرد او را
کثرت چنانستی که
آنکه بجا بر آید
اندامه شود التعداد
بیان

الحظوظ نام و درخت و ما اذرك وجهه والشيء أو الموقدة التي تشرق
 الايقاد التي تشرق في وقتها وقد لا توقد التي ان زن كقطلع ديه
 ورسود الاطلاع ديه ورشدن القوادل الاقصد جاعت الموصلة
 وربته شده الايصاد ورسبتن العباد ستون الحمد جاعت المهددة
 نيك كشيد التمديد نيك كشيدن سوورة العصر به العصر
 كيتي وناز وگيران برآينه الخمرة والخمران زيارت ايام وعمالوا
 نماز و زيارت كاريون انما تارة كاريون نيك الصالحات جاعت
 و توأصوا اندرز كردن التواصي اندرز كردن الحق راست و درست الصبر
 شكيبائي سوورة التكاثر به الهى مشغول كرد الالهاء مشغول
 كردن التكاثر فخر كردن به بسيارى مال و ثمن حتى تا جزم زيارت كاريون
 فخر الزيارت زيارت كردن المقبرة كورستان المتاجر جماعة سوورة
 برانجامت تعلمون بدانيد شما العلم و مشغول بعلم تعلم العلم و مشغول
 نو اگر الفهمين بگمان و مرگ كسروان برآينه هر آينه به پيشه شما كسروان و درخت
 العين چشم و پيشه و روز و افتاب را آينه و زيارت كسروان برآينه هر آينه
 چه عيده شويده الشوأل و السأل كسروان برآينه هر آينه زيارت كسروان

یومئذ آن روز انعم نعمتها منقوشه القارعة به القارعة
 نام قیامت و نیز کوبنده القرح کوفتن الفرائش پروانه های چراغ القارعه
 یکی المبتوث پراکنده شده البت پراگندن انجیل کوه انجبال جات
 العین چشم رنگین المنقوش ششم زده النقش ششم زدن اما ابتدای سخن
 راست من هر که ثقلت گران شد الثقل گران شدن المیزان ترازو
 المیزان جماعت العیشت زنگانی خوش الرضا پسندیدن الرضا
 پسندیده ثقت سبک شد الخفة سبک شدن الام مادر و جایگاه و اصل
 چینی الامات جماعت الکاویة نام دوزخ ماسیه چیست آن خامه گرم
 سوزنده آنجی گرم سوزان شدن مستور من الساکر کافیه و الحار
 سوگندست با سپان دوزخ العادیة یکی السعج دم زدن اسپید و دیدن
 ضجیح یضج یضج لا یضج فالنایات پس سوگندست باتش که جبار است
 الایز و آتش همانین القحاح آتش زدن قح قح اقص لا یقح فالنایات
 غارت کنندگان الاغارة غارت کردن السعج و القحاح پس سوگندست
 قاتلین پس بر آتش الاغارة بر آتشین عسور انیدان زمین انقح و کرب
 قاتلین پس بر آتش الاغارة بر آتشین عسور انیدان زمین انقح و کرب

ان شهيد گواه و حاضر باشند جماعت ائمه و دوستي اخير کي بسيار است
 سخت باشند و جماعت بهتر از گور بگنجينه شده انبثرة از گور بگنجينه
 کردن القور گور ما القبر کي حصل پديد آورده شد انحصیل پديد آوردن
 انگاه همه پيذا + سورة الزلزلة + الزلزلة و الزلزلة حيايين الارض
 دين الارضين و الاراضی جماعت اخيرت بيرون آوردن زمین الارض
 بيرون آوردن الاثقال گنجا و مردگان تيز باشند ما لها چه بود او را
 شديت خبر و دلتخديت خبر و اودن و غنون گفتن الاخبار اگه سياه
 و فرستاد الايجاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد و فرستاد
 بازگشتن استماتنا پرندگان لير و اما نموده شوند الرؤية و يدن الارادة
 نمودن الاعمال کردارها المشغال هم سنگ الشاغل جماعت الدرة مورچه
 خرد و آنچه گرد آفتاب بر آيد الذر و الذر و جماعت و صغور في البين
 الا ان كان الكتاب بغيره و الكتاب بجماعت و شغل كين انما انندگان
 المشرك كمي الاشراك اعتبار آوردن شغل كين جدا باشند ان الاشراك كمي
 شدن و جدا شدن و باز بودن كافي بيايد الايمان بيايد ان كمي
 البينات جماعت الرسول بيايد جماعت بيايد جماعت

الفجر پییده دم به مدغمه الحلق به اقرار بخوان اقراره و القرائ
 خواندن الحلق خون بسته الاکرم گرامی تر علم بیا مومت التعلیم بیا مومت
 التعلیم خامه تراشیده و قیل قرعه الاقلام جماعت کبطغنی بر آئینه بفرمانی کند الطغیان
 بفرمانی کردن استغنی بی نیاز شد الاستغنا بر بی نیاز شدن اگر چه از هیچ
 بازگشت نمی باز دارد التبی باز داشتن العبد بنده التبی راه راست
 التفتوی پر سینه گاری و توفی روی گردانید کسبه بآئینه فرگیم التفت
 فراگر قتل سیف سیف لاشفع التاصیة موی پیشانی کا ذب ذب
 و ان دانند و انما طمعه گناهکار فلبیدع پس گو که بخواند الذخيرة خواندن
 دعایه عوام لا تدع التادی انجمن و نداننده الرأیة دوزخ با نال الاطاع
 فرمان برداری کردن اطاع طمیع اطاع لا تطع الشجوة و الشجوة سرزمین
 نهادن سجده استجد لا تستجد اقرب نزدیک شو الاقرب نزدیک شدن
 اقرب اقرب لا تقرب مدغمه مرة البیتین به اکبرین
 اخیار و الرثیون نام درخت است و ریشه و طور بر سینه نام کوی است که
 خدا ای تعالی با همه موسی علیه السلام بر زمین گفت و بعضی گفته اند که هر دو نام
 سجده بشنام و بعضی گفته اند طبر نام گوشت و سینه نام درختی است

پیریدن صدق راست گو داشت التصدیق راست گو داشتن احسنی
 نیکوتر و بهشت فسیحتر پس نه و آسان کنیم التیسیر آسان کردن
 بخل زفتی کرد البخل زفتی کردن العسری کار دشوار و دوزخ تندی
 در هلاک افتاد اندر تترسانیدم من التکرر علی زبان زدن آتش اشقی
 بدبخت تر اشقی بدبخت محبت دور کرده شود التجنب دور کردن
 الاثقی پر پیاز تر پیازی پارسا شود التزکی پارسا شدن تخیری جزا
 داده شود الجزا پاداش دادن الاثخا جستن الوجه ذات چیزی روی
 الاعلیٰ بزر بر چیزها سور الشمس به آسمان آفتاب
 القمر ماهتاب تلهها از پس رفت التلو از پس رفتن جلبها روشن کردن التجلیه
 روشن کردن البنا و نهادن و در آوردن بجای بنام نهادن و در آوردن و طح
 گستر و التکرر بگستر و التفسیر از مردم التسهیلة راست کردن التوسی
 راست کرد الا الهام در دل افکندن التهم در دل افکندن التجره زبانی کردن
 الافلاح جستن افلاح بیت التزکیه پاکیزه کردن التیسیه تاسیسی
 التسریه پنهان کردن التوقید بست الطغوی بفرمانی انبعث
 برخاست الا نهاده بر خاستن وقفه مدکاری کردن التاقت شتاب

فی التوسیة ما کما
 فی التکرر ما کما
 فی التجلیه ما کما
 فی التزکی ما کما
 فی التسهیلة ما کما
 فی التجره ما کما
 فی التیسیه ما کما
 فی التوقید ما کما
 فی التاقت ما کما

از پیشگی نظر گرفتن ابل شتر نصبت بپای کرده شد انصاف
 بپای کردن سباحت گسوده شد السطح گسودن فکر گزینده گسودن
 نیستی تو مرد المصیطیر نگار بیان الالکبر و الکبری بزرگ تر الایاب باگشتن
 احساب شمار سقمره اسلا علی قدر اندازه کرد التقدير
 اندازه کردن قندی راه نمود اخراج بعضی انبت است یعنی رویانید علی
 چراغوار الفتاورد آورد اخوی سیاه سحر نکات زود باشد توانایی
 ترا لا تمشی فراموش کنی التیان فراموش کنی کاشا کاشا
 حامی عزول الشیه توستی انجهر آواز برهشتی تخیلی پشیمان شوی
 سو کردن الموت بودن و التجهیز زنده شدن انوار زار بگریین التجهیز
 اینجنان الاولی پیشینها ابراهیم و موسی نام و پیغمبران عظیمه السلام و
 سقمره الطار و الطار و شب آینه الطاف و شب آرن
 التجهیز ستاره التجهیز التجهیز التجهیز التجهیز التجهیز
 شادمانی کل نفس منتهی لما اتجه و اگر التجهیز کتاب بار التجهیز
 بکار داشتن چشم از جیب کتاب التجهیز التجهیز التجهیز
 التجهیز التجهیز التجهیز التجهیز التجهیز

این پیشینها
 نام و پیغمبران
 عظیمه السلام
 و التجهیز
 التجهیز
 التجهیز
 التجهیز
 التجهیز

سیان

به شکافتن آفتاب گشتن داشت و فرمان کرد حقیقت و به گشت
 مدت گشت بدو شد آمدند پسین الا انما یفقدون الشیء فی حق الشیء
 کار کردن برنج المذاقی بر سنده انیمین دست راست انیمین جماعت
 الحاسبه شمار کردن الثبوت پاک گردیدن الشیء حق الشیء حق الشیء
 بدون السحر باز گشتن بلی آبی البصیر بینا الشیء حق الشیء حق الشیء
 از غروب ماند الوسیق گرد کردن الا الشیء حق تمام شدن ماه الشیء حق
 برآینه برآینه نشینی الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء
 یوحنا بنیان گشت الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء
 در پاک الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء
 شبیه گان الا الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء
 الفیاض بنیاض حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء
 بی الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء
 منزه الا الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء
 در الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء
 بگویند یا حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء حق الشیء

المقدس پاکیزه کرده شده تقدیس پاکیزه کردن طوی نام وادی است عصبی
 بیفرمانی کرد او برپیشند الاخذ بگرفتن النکال عقوبت بجهنم العنبر بچشم
 دل نگرستن الشبک آسمان خانه الاغطاش تار یک کردن الدحو بگستردن
 الارساء استوار کردن الطامنه بانگ بلند و نیز نام قیامت است التنبیر
 بیرون آوردن المقام جای ستادون الموی کام دل الماوی جای بودن
 الکساعة زمان و نیز نام قیامت است ایاان کنی منسلما رسیدن و تمام
 آن و دشتن از کار و رفتن رسیدن و تمام شدن کائن چنانستی که لم یلبثوا
 و رنگ نکردند الملبث و رنگ نکردن العشیة نگاه نماز فتن العشا باجماعت
 سورۃ النبا عظم از حد و اصل عن بوده است فون و نیم نام شده
 و الف را از ماده مذکر و الف کسره اول از یکدیگر رسیدن النبا انکاهی
 مختلفه بون خلاف کند مکان الاختلاف خلاف کردن الیما و گوارا آینه
 یکی از و احاطه بین الزوج یکی التزم خواب و فتن شب با آسایش الالباس
 پسندن المعاش علی خوشیستن و خوشیستن و بدست آوردن شیدا و اخلاص الیخرج
 چراغ الوداع تابان یعنی آفتاب التخصیر است ایامی بار خنده التواجر
 بهشتی و غیره و نیزه آفتاب است و نیزه از و میرود و رید آفتاب و آفتاب

آگاهان ملکین جای استوار الی معنی حتی است کفایتا جای باز آمدن الانبیاء
 و مذکان انجی کی الاموات مردگان المیت کی الراسیات و الزوا
 کوههای استوار الراسیه کی الشامخات کوههای بلند الاستقامات و اب و ان
 الفرات آب خوش الانطلاق روان شدن الظل سایه الشعب و شاخها
 الشعبه کی الظلیل پوشیده الشرسه شیهای آتش القصر کوشک الجمل شتر
 الصفر زرد شده گان الاعتراف عذر نمودن النطق المنطق سخن گفتن البشائر آرزو
 کردن الهی گواری الاحسان کوفی کردن التمتع بر خورداری گرفتن الرکوع
 پشت را خم کردن + ممر الدهر + تحجین منکام الدهر و زنگار
 الکسب میبختن و المشیج آب میزند آینه الاشیاء جانان الشکر سپاسداری کردن الشکر
 ناسپاسی کردن الاعطاء و ساخته گردانیدن اکسابه میبخشید التذلل
 جماعت الکافور معروف و نام چشمه در بهشت الایثار و التوفیه تمام کردن
 التذریعان کردن الاستیطاق نسبتن و پرانگنده شدن الاستیقرار قمار
 القطر زینک ترش و سخت و شوار الوقایه نگاه داشتن التلقیه نمودن و چیزی
 پیش کسی آوردن الخیریه پنیان و یا الاستیجار پشت نهادن الزهره
 سرای سخت و با و سرد الله توفیر و یک آمدن التذلیل غوار کردن القطار و

حاشیه
 حاشیه
 حاشیه

الخوض و چیزی رفتن الشفاعة خواهش کردن الاغراض روی گردانیدن الحماز
 گور خراجه و انجیر جماعت الاستغفار رسیدن و رسانیدن القصوره شیوه و صیادان
 و تیر اندازان التثییر باز کردن الابل سزاوار المعقرة و الغفران آمرزیدن
 المنزل + الازل جامه و زخمی شدن مجیدن النصف و النقص کم کردن التثییر
 کشاده خواندن التثییر اول ساعت از شب الوله سزاوار و موافق
 راست ترا قیل گفتن و گفتار التثییر و التثییر اخلل بریدن المشرق و جانی ابدن آفتاب
 المغرب جانی فرو شدن آفتاب اخذ فر گیر اورا و کبلا کار ساز اخذ شکیبا
 کن ایچیل نیکو النعمه تو فکری کدینا نزدیک ما التثییر الالحال عجا التثییر بکلور
 گرفتن الکشیب توده ریگ المینیل ریزان الوبیل گران و ناگوار الاشیب سپید
 الشیب جماعت الاذنی کمتر و سبتر التثییر سه یک الطائفة گروه
 المرضی بیمار شدن کان المقائمه کارزار کردن التثییر شدن التثییر افزونی التثییر
 وام دادن القرض ام الحسن نیکو اخذ شدن + سومن ایچیل +
 الاشیخا فرمان دادن و انباشت کردن الاستماع شنودن التثییر گروه
 الحب شکفتن الرشید راه راست اخذ بزرگی و پدر الصالحه زن الشفاعة
 الشفاعة نادانی و بیخود شدن الشطط دروغ و ستم البعث برانگیختن الکشمس

سودن المکذوب کردن الحارث الحارثی و الرصد و الرصدی بستان المشبه
ستاره روشن و پاره آتش الآن اکنون الرصدی نه بان الرصدی جماعت الیه
و انستین الطریقیه راه القدره هرگونه القدره جماعت الاحجاز در مانده کردن البر
اگر چنین که چون التجسس کم کردن الاسلام کردن نهادن مسلمان شدن القسط
کردن التجرئی صواب جستن الغدق آب بسیار الصعد و شوار الکبیر و الکبیر بد
خواستن و بد زندگانی کردن الالبید گروه الاحجاز و بنیادان الاتحاد و پشیمان
الرساله پیغام فرستادن الضعیف ناتوان الابد پایان الغیب ناپیدا الاله
پیدا کردن و غلبه کردن الارضنا پسندیدن خلفت پس الابلغ رسانیدن الاحجاز
گرویدن و دانستن غرض احد و شمار مسوومه قوج + قوج نام نمیشد علیه
اسلام القوم گروه مردمان قبل پیش الاجل در جوار الاصبح نگاشت اوصاف
جماعت الاستخفاف حایمه در کشیدن الاضرار بر گناه بودن الیه کار و
الاشغال آشکار کردن الاسترازه پنهان کردن الاتحاد از دین گشتن المذاکر
پس یکدیگر یارنده الابداد زیاد کردن الوقار آهسته آهسته بطور یکبار اظوار عجات
الطباق بر یکدیگر نمانده البساط کسری جامه و جز آن سبلا فحاجا راههای
فراق المکرر بدگسایدن الکبار سخت بزرگ و دوا و سواغ و یغوث و یغوث

الافسوس
الافسوس
الافسوس

الافسوس
الافسوس
الافسوس

و نرسر انامهای ستان است الخطیئه گناه بزرگ را غرق غرقه کردن انصارا
 یار یما و یما یچکس التیار هلاک شدن به دستور المعارج المعرج نزد
 المعارج جماعت العروج باسمان بر شدن البته سال السنون جماعت انجا
 خوب شدن البعد و بر شدن الملس گدانه انجم دوست خالص آب گرم
 بینا گردانیدن الرقده باز خریدن الفصیانه خوشنشان نزدیک الانجا بر بناید
 اللطی دفن الشوی پوست سر الشوی جماعت الملع و الملع جمع کردن
 الشل بسودن انجبرع ناشکیبا شدن وزاری کردن الدوام همیشه بودن
 انحرمان بی روزی کردن الاشفاق رسیدن الفروج اندامهای بنانی
 الامانه ایمن شدن العدوان از حد گذشتن العهد بیان وصیت کردن راعوا
 نگاهدارندگان المحافظه نگاه داشتن قبلک سوی تو الباطع اشتافتن
 العزیز گروه و العزیز جماعت اللعیب و اللعیب بازی کردن انجبر
 کور الاحداث السراج شباب شوندگان السبع سگی الفصا شجره
 عبادت برپا کرده باشند از بهما الايفاضل شافتن الذئبه خوری
 الحاقه اقامه قیامت ریج ضرر با و سر دخت العدو از حد گذشتن
 الشی کسی را بکاری تکلیف کردن بی مزد و رام کردن سبب هفت شماریه

و گشت گفتافت آهسته گفتن راز الحرف و کینه و قصد اوسط راست بسیار
 علم تسبیح است الاقبال روی نهادن التلاوم یکدیگر را ملامت کردن عسلی
 شاید بود و قیل مگر الدرس علم خواندن التخییر برگزیدن الیمین مسوگند و دوست است
 از حرم پذیرفتار التشریک انباز و التشرکاء جماعت الصدق راست گفتن
 الکشف برهنه کردن آشکارا کردن الاستطاعة توانستن المعظم تامل
 مشقون گران گردندگان الاستدراج درجه بدرجه گرفتن خشم سالمون تند
 آلا ملا و مهات دادن الکظم فرو خوردن غصه التذکر دریافتن العارونین
 بامون الذم نکو میدن الایحیاء برگزیدن الازلاق لغز اندیدن + مسووق
 الملک + تبارک بزرگوار و پاینده و بابرکت بسیار است التفاوت
 و گرون شدن الغلورنگها اگر تین و با التخصو خوا شدن التخریج شدن التخریج
 بسیار است المصباح چراغ المصابیح جماعت یعنی ستاره یا بارش
 التخییر برگزیدن التخییر برگزیدن التخییر برگزیدن التخییر برگزیدن
 جد کردن التخییر خشم التخریج نگاهبانان الخازن کی العقل دریافتن و خوردن
 الاغتراف متراشدن استحقاق دوری باو الاطیفت دو بین و رفقندگان الدوله
 فرمان بردار فاششوناپس برودر المنکاب کرانه روی زمین المنکاب جماعت المنکاب

بگشتن کا صاحب باد که سنگریزه آرد التَّغْيِيرُ عَذَابِ سَخْتِ الْقَبْضِ كَرَفَتِ الْإِسْرَافِ
 بگامه بگشتن التَّجَاوُزُ هَسْتِيدُ الْقُوَّةِ كَبِيرُ الزَّهْدِ كَنْتَقِشُ النُّفُورِ سِيدُ الْإِكْبَابِ
 بر روی افتادن السُّوَى رَأْسُ الْأَشْيَاءِ آخِازِ كُرْدُونَ وَافْرِيدُونَ الْكُذُوبُ وَافْرِيدُونَ
 سَنَى زَمَانِ الزَّلَاقَةِ نَزْدِيكَ شَدَنَ الْإِزْلَافَ نَزْدِيكَ أَنْيَدِينَ السُّوْمَةُ عَمَلِينَ
 گردیدن الْإِجَارَةُ زِينَهُ دَادُونَ الْإِدْعَاءُ دَعْوَى كَرْدُونَ دَعَا سَتَنَ التَّوَكُّلِ اعْتَادَ
 كردن التَّوَرُّبُ بَازِي زَمِينِ فَرُوشْدَنَ الْمَعِينِ آبِ رَوَانِ بَرُورِي زَمِينِ سَمُورِي
 التَّخَرُّمُ مِنَ النَّبِيِّ يَغْتَمِبُ الْأَنْبِيَاءُ جَمَاعَتِ التَّخَرُّمِ حَرَامُ كَرْدَنِ الْإِخْلَافِ حَلَالُ كَرْدَنِ
 الْفَرَضِ بِدِي كَرْدُونَ التَّحْلُفُ سَوَكُنْدُ رَأْسُ كَرْدَنِ الْقَسْبَةِ وَالْأَنْبَاءُ أَكْمَالُ أَنْيَدِينَ
 الْمَوْلَى خَدَايَ الرِّضَايَ حُوشُودِي الْقَصْفَاسِلِ كَرْدُونَ تَقْطَاعُ رَمِشْتِ بَارِ
 شُونَدَ التَّعَارُفُ وَالتَّخَرُّفُ شَنَا سَا كَرْدَانِيَدِينَ الْقُتُوبُ وَرَفَا دَعَايَ
 قَمَرُتِ خَوَانْدَنِ وَفَرَانِ بَرْدَنِ السِّيَاحَةِ دَر زَمِينِ رَفْتَنِ وَرُوزِ دَاخَشْتَنِ تَبَاحِ
 زَمَانِ شُوبَرِ دَاشْتَنِ الْأَيْجَارُ زَمَانِ دَر شِيَرِ الْبَكْرِ الْغَلِيظُ دَر شَتِ دَانِ
 كَرْدُونَ عِلَافُ جَمَاعَتِ شِدَادُ قُوَى إِنْ دَا هَمَا التَّصَوُّعُ تَوْبَةُ دَر سَتِ التَّضَرُّعِ
 نِيَكِ بَرُوسْتَنِ التَّغْيِيرُ دَر كَذَا شَتَنِ كِنَاءُ وَكَفَارَتِ كَرْدَنِ سَوَكُنْدَ الْشَيْئَةِ بِدِي
 وَكَفَارَةُ الْإِخْرَافِ خَوَا كَرْدُونَ وَشَرْمُ زَدِ كَرْدَانِيَدِينَ الْإِتْمَامُ تَامُ كَرْدُونَ الْكُفُورُ

روشنائی الافار جماعت المجاہدۃ والجماد وکارزار کردن کوشیدن المناقبۃ
 والنفاق و دوروی کردن الغلط و شوری در شتی الضرب بزدن و راه رفتن
 و دید کردن و خوا باندن کو ط نام پیوست علیه السلام الخیائۃ بیفرمانی کردن
 الشخیۃ و الانجاء و مانیدن فریم نام ماد عیسی السلام است الابنۃ دختر
 عمران نام پدر مریم است الاحصان و الشخصین نگاه داشتن و استوار کردن
 الفرج شکاف و شرمگاه الفروج جماعت و مدوری الطلاق بطلاق
 و الوطائی را نیدن النساء زنان الفحش سخن زشت گفتن الحمد اندازده الحمد
 جماعت التحدی از حد در گذشتن الماخذ است نو کردن الشهادۃ گواه گرفتن
 الوعظ و الموعظه پند دادن حینث انجا لا یحسب چشم ندارد و الاختساب
 چشم داشتن حسب بس الی آن زن الکلامی و اللاتی و اللاتی جماعت الیکام
 نوید شدن الخیض و المخیض بی نماز شدن زن انحل یا شکم الاختلاس
 المصنوع بر گرد داشتن الاستحسان جای دادن الشکون آرا میدن الوجه و المکر
 المصنوع گرد زبسانیدن التضیق تنگ گرفتن الاتفاق نفقه کردن الارض
 شیر دادن الاتجار فرمان بردار کردن و بایکدیگر مشوره نمودن الشاسر بایکدیگر
 و شوار گرفتن السخه تو مگری التکلیف کسی را بستم جاری داشتن و چیزی از کسی

جمع
 فتن
 انحصار
 بی
 فتن
 انحصار

در خواستن که او را از ان رنج باشد و گاهی چند فقره ویه القری جماعت عذاباً بکمر
 عذاب سخت الوبال و الویل عقوبت کردن العاقبة پایان کار او و الا لایاب
 خداوندان خرد الظلمات تا یکبار الظلمه بی الاحسان نمکونی کردن الرزق
 روزی دادن و روزی + سورۃ التغابین + التصویر کشیدن الرزق
 بد بردن و دعوی کردن التغابین یکبار رازیان کردن من بر کبر و کبریت و آنکه
 الاصحاب بر رسیدن الخذر بر رسیدن العقود در گذشتن و ناپیدا کردن لب یارشد
 الصنف روی گردانیدن الشخ بخیلی کردن + سورۃ المنافقون + الجنة
 سپر الصمد گردانیدن الطبع مهر کردن الفقه بدانستن الفقاهة فقیه شدن الاعجاب
 بتکلف آوردن الجسم من الاجسام جماعت الخشیة خوب الخشب جماعت الخشیة
 بدیوار باز گذاشته الصیحة بتک عذاب کردن انی از کجا و چگونه و کدام الا فک بک
 و در حق گفتن الشی چنانیدن التکلیف چنانیدن سوار و سوبیه یکسان شدن القسوق
 و القسوق از فرمان بیرون آمدن الاخصاص بر آمده شدن الخشرا من گنجها
 کفن و کفن من المیتة شهر الداین جماعت العز و العز متمیز شدن و نایافته شدن
 و سخت آمدن العز غلبه کردن الذل و الذل خوار شدن الصدوق و الصدوق
 سورۃ دادن + سورۃ الجمعة + القادوس پاک الاقنی نانوی

الحکمة منهن دست الحکمتوار کار و دست گفتار الحق در سیدان
 التحنیل بابر نهادن التوراة کتاب موسی علیه السلام السیف شستن و شستن
 کتاب الاسفار جماعت التوراة و الهیاد جهوشدن التوراة آرزو بردن افکار
 بکرین جمع آید به جمع جماعت البیع خریدن و فروختن البیاض پیرا کند
 اکثره کبیر شدن التجارة بازگانی کردن التوراة بازی کردن به مسوق
 الصفت به المقت و شستن و شستن کردن الرض بنا استوار کردن الایاد
 شیخ دادن التوراة بگشتن الزاغة بگردانیدن بنی اسرائیل فرزندان یعقوب علیه
 السلام الایة او دروغ بافتن الاطفال کشتن آتش و چراغ الفم دهن الافواه جماعت
 الکراثة و شوارشدن الاطهار علیه کردن و آشکارا کردن الدلالة راه نمودن
 الطیفة خوش و پاک العذل پوسته بجای آوردن الحواری قوم مومنین علیه السلام
 الحواریون جماعت التارید نیر و مندر داندن التوراة علیه کردن به مسوق
 المصنعة به التوراة و المودة دوست داشتن الاخفاء پنهان کردن
 الثقیف دست یافت کردن الشور و السیة بدی الرحم خویشی الارحام
 جماعت الاسوة پی بردن البراءت برشدن البید و پدید کردن العداوة
 و البغضاء و البعض دشمن داشتن الانابة بازگشتن المعاد است با کسی دشمنی کرد

التولیة و لایست دادن در روی گردانیدن الدین و رئیس الأئمة و جماعت الرئیة و سیدین
 محضه حصار و استوار و اجداد و دیوار و اجداد جماعت الدین و سیدین و سیدین
 الانس و فراموش کنانیدن الاستوار و برابر شدن الصدق شکافته شدن السلام
 بی عیب المؤمنین آرام دهند خلق المؤمنین و گواه راست و نگهبانان اختیار کامکار
 و آنکه با هر که هر چه خواهد کند التکبر متنها بر بزرگواری الخالق و الباری و افریدگار المصنوع
 نگارنده مطلق با فریش حکیم استوار کار و مسووع المجادلة و المجادلة و الجاد
 بایکدیگر سیدین الانس و کما و کما کردن و نالیدن التنازع و یکدیگر را جواب دادن
 الانس و ناشناختن الزور و دروغ النظائر عقد ظاهر بین العود و بازگشتن التنازع
 بنده آزاد کردن التنازع یکدیگر را بسودن الصوم و الصیام روزه داشتن التنازع
 از پس یکدیگر شدن المجادلة با کسی جنگ کردن و خلافت کردن الکتاب بروی افکندن
 التنازع را از التنازع بایکدیگر از گفتن التنازع آفرین کردن التنازع اندوختن
 کردن التنازع و فراموش کردن التنازع و التنازع و التنازع و التنازع و التنازع
 و برتری جستن التنازع و التنازع و التنازع و التنازع و التنازع و التنازع
 اظهار پاکیزه التنازع و سوز خوردن الا و اما بدان آگاه باش التنازع و التنازع
 علیه کردن التنازع و گروه الاخرات جماعت العلمیه علیه کردن الموائد

سیدین
 یعنی سیدین ۱۲

التزنج بر دبانیدن الحطام ریزه الظل و روزگار گذاشتن در کای
 التقلید و خوش کردن و شکفتن و پشیمانی بردن و بر خورداری گرفتن الاخرام
 تاوان ده کردن المزن ابرسید الاجاج آب تلخ الاوار بی نوشه کردن
 الحلقوم نای گلر مدینه نین جزا داده شدگان التزنج آسایش و آسانی و
 التزنج روزی و سیر و مسووق الرحمن الا نام آفریدگان الکرم
 خلاف شکونه الاکام جماعت الا لا نعمتها الصصال کل خشک از سیر
 ششگی الفخار سفالینه الحجان پدر پریان الماریج زبانه آتش المرحوم
 گذاشتن الالبقاء و فراهم آمدن البرزخ پرده قدرتی البغی بیفرمانی کردن
 وستم کردن البغی مجستن المرحان مروارید خرد العلم کوه الاعلام عات
 الفنا و دیران شدن البقاء ماندن المفسر کرده الفنا و گذاشتن القطر لانه
 آسمان زمین الا نظار جمع الشواهد زبانه آتش الشماس و سیاه الا نضاد و استند
 الورد و گل اصل الدمان اوجم سیر کس میانشان المقدم پیش پای الاقدام
 جماعت الفطن شایخ الافنان جماعت الیطائنه استر البطارق جماعت الجنی
 بار دخت الجنی میوه چیدن از دخت القصر باز گذاشتن و کوتاه کردن الطاهر
 چشم الاطراف جماعت الطلث جماعت کردن و حاضر شدن بالیا قوت

در روزگار
 در روزگار

معروف الاذیتها مسمیه شدن النضج آب از ششم و شصین الحقیقه زنی
 نیکو روی الحیرت جماعت الحقیقه معروف انجیام جماعت المرفوعه
 وبالشت العبقری بهر چیزی گرامیه احسان نیکو به معروف القمل
 الاستمرار استوار و قوی شدن الارز و جاریه گرفتن التذرجع نذر الحیر
 بلخ الاذیتها ریگنده شدن الانهار آب رفتن الی سائر مخرج اتنی الذریع
 الاذکار و التذکره کردن النقص من الافتقار اصل بر کندن الشعر دیوانگی
 الکذاب بسیار دروغگوی الاشهر انارده شور و نشاط الارثقاب ششم
 داشتن الاصطیبار صبر کردن القسمة بخش الاختصار حاضر شدن الشغلی
 بگرفتن در دست و یکدیگر ادا دادن الاختطار خطیه و جای گوسپندان ساختن
 گیاه شک و فرساخته الال نین وان الشحوش از سپیده دم التباری
 بمان شدن المرأه خواستن و جستن الضیف مهمان کردن النضج بامان
 کردن الاستحاره آرام گرفتن البزاقه یزیدی الزبر نیشها البریه گریه
 الموعده جای و عده آذینی سخت تر المأرة شستن و ترکیب دلالت بر قوت دارد
 المستحب بروی کشیدن الکحل که سبب الشیخه گروه بزرگ الاشیاع جماعت
 الاستطاره بشتن به معروف النجیر بهر چیزی فرو بردن الحیرت گرامیه

الوحي فرمان در رسانیدن ^{مهره} مهر و التذلي سخت نزدیک شدن قارب ^{مهر} مهر
مقدار دو گوشه کمان الماراة والمراستين اللات والعنق المات
نام بتانست الضمير کم و کمتر الاسارة ^{سینه کردن} بدی کردن الاحتجاب و روشن
الکثیره گناه بزرگ الکبار جماعت اللکم گناه خرد و اجنبین کو دگ شکم مادر الک
جماعت الاکد امر بیدین عطا توفیق تمام کردن العزیز بر داشتن گناه الاوقی
تعامر الاضحاک خندانیدن الایحکام بگریانیدن الاقنار اصل مال داوود
الشعری ستاره بزرگ که پس از جز آید و عرب آنرا پرستیدی الانوار انداختن
و آهنگ کردن النعشیه پوشانیدن الارف نزدیک آمدن الارقة قیامت
الشمو و غافل شدن سر و گفتن به سورۃ الطور و الرق پوست آسمان
بران بنویسند العماره آباد کردن اکشف آسمان خانه البصر و با از آب الک
گردیدن الشیر رفتن الایحاق در رسانیدن الالک کم کردن التنازع یکدیگر را
قبح شراب دادن و ستمن الخلام کو دگ نابالغ العلمان جماعت الشجر و شستن
ریش المنون گردش و زکار الخلم خواب و بویج رسیدن و بعل رسیدن
الاحلام جماعت الایقان و الاستیقان بیگمان شدن الشکم نروبان چوب
الکشف یاره از آسمان السیف و افتادن الشجای ابر الکریم بر هم نهادن

الفتنی پوشش شدن و پوشش کردن با عین نایب گماها داشتن + دستور
 الذکریات + الذر و باد کردن الوقر بار الحینک و الحینک ماه که بر
 آسمان پیدا آید الحینک جماعت انحصار دروغ گفتن انحصار دروغ گوینده
 انحصار پوشیدن ^{جمع الحینک جمع الحینک} انحصار پوشیدن ^{جمع الحینک جمع الحینک} انحصار پوشیدن ^{جمع الحینک جمع الحینک}
 داشتن الصرة بر روی زدن و بانگ الصنک کوفتن العجوة گنده پیر
 نازیده شده و استغالیه می نمود ^{نوع الحینک} الخطب کار بزرگ الطین گل الشیرین نشانی
 کردن از کرم گشته و تبار الارکان جماعت الیم دریا الالامته سرزنش کردن
 الیمه و سیدین استخوان الیمه استخوان بوسیده الصار حقه آتشی که از ابرو بلند
 الاید قوت الایساع تو نگردن ^{نوع الحینک} الیمه گسترانیدن الذنوب بهره با سعادت
 ق + ق نام قر است یا کوسیت گرد عالم المرح شوریده شدن کار البهجه و شادمانی
 البهجه شادی کنده ^{نوع الحینک} الحصاد و الحصاد درود الیسوق دراز شدن الطلوع شش
 دریا المرحه و قیامه یا ان الرشح چاه الایکة بدیشة الشیخ نام ملکی است الیمه کیم کردن
 مانده شدن اللبس پوشیده کردن کار الحیدر نوحیل اوز بزرگ گردن ^{نوع الحینک} القیامه آن
 و در شسته که مکل اند بر مردم الشیخی دیدن پیش آن ^{نوع الحینک} و در الشیخ اللفظ سخن گفتن الشیخ
 پوشی الحیدر و در ^{نوع الحینک} الحیدر پوشش ^{نوع الحینک} الحیدر پوشش ^{نوع الحینک} الحیدر پوشش ^{نوع الحینک} الحیدر پوشش

الا رائیه بکمان افکندن الا طغایو بیفرمانی کردن و در بیفرمانی افکندن ^{الافتخار}
 پیگار کردن الا استیلا بر پشدن المیزه افزون شدن القرن سرون و سی سال ^{السنه}
 در شهر گشتن المخبض گریز جای القوب مانده شدن المطلق بر آمدن آفتاب الغروب
 فرو شدن آفتاب الاستماع گوش داشتن المشق شگافه شدن المسموع
 الحجرات به الحبط و الحبط باطل شدن الشعرو السن القوت آواز الغض
 چشم فرو بمانیدن و آواز پست کردن الحجره خانه خرد و الحجرات جماعت الشیخ
 بیاان ^{الکرامه} الحسب الجماله ملاو فی الندامه و الندم پشیمان شدن العتبت مرگناه
 افتادون التخنف دوست گردانیدن التکبریه دشوار گردانیدن الرشاش ^{و در انجا و در کاف}
 راه نمودن الاقتیان جنگ کردن القی باز گشتن الاحباب دوست داشتن ^{الاصحاب}
 خوش گردانیدن ^{و در انجا} السنه فوسر داشتن الشفا فیکدیر اقب نهان القب نام آوردن
 الظلمه ^{و در انجا} گرم کردن الخشب و الخشب سن یا معبسن الاغتیاب بخت کردن ^{و در انجا}
 المینه ^{و در انجا} مرور اشخب قبیله بزرگ الشعوب جماعت الشعاروف بایکدیر شستن
 الاعراب بیا بیا ان ^{و در انجا} المسموعه الفتح ^{و در انجا} التسلية آرایش الدور و الدور
 گشتن و المیزه ^{و در انجا} الشهور گردش روزگار الامح و الملقه نفین کردن ^{و در انجا} التفرغ
 کردن التفرغ خدمت دادن التکف عیشستن التایف پس گذاشتن التسلع

مشغول کردن المضرة گزند رسانیدن الكوار بلاك شدن و كاسد شدن المغنم
 غنيمت الحرج قنكلى الاعرج لك بچيل تبا نبيدن لكف بازداشتن الشتم
 راه انحلا و تهى شدن كنه نام شهرست الاظفار فيروزي دادن الهدى آن
 قرباني كه بكنه فرستند العكف و العكوف روى بخيزى آوردن المحل حاجى حاج
 شدن الحلول فرو آمدن الوطو بنير كرقن المعرة كناه الترتل پراگنده شدن
 الحميمية نك لازم لازم كردن الكلام سخن الكلمة يك سخن الرؤيا خواب دیدن
 التحيق مستردن التخصيص كوتاه كردن و بكارى سستی كردن الكفاية كسند كردن
 الرخا و نرم دل الشطرا بر كشت الايزار نير و مند گردانیدن الاستغلاظ مستب
 شدن الشوق بازار و ساق باي الزراع كشاورزان الزرع بگشتن به سوز
 فتح عليه السلام البطول تاخيز شدن اللقاء دیدن الاشجان بسیار گشتن
 الاوزار سلاحها البال حال دول الاشيات و التفتيت برجای بياشتن استوار
 كردن تحسنا كه نگوئى سارى با و مرا ورا التذمير بلاك كردن المشوى بجای بود
 الاشر و الاثول كنده شدن الطعم مزه اللذ و اللذذ با مزه الحمى العسل
 انكبين التصفية صاف كردن الثمرة سيوه الثمار جمع المعى و كنانى الامتداد جماعت
 انفا كنون بخت ناكاه الشتر نشانی الاشر اط جماعت انكباب بگشتن الشورة

سوره انجائیه به الهی سحر کی اگر خیز عذاب الفلک کشتی الشریعه راه
راست الشرائع جماعت الایتمار بدی کردن آنچه سحر دست آنچه جماعت سحر
بزانود آمدن الاستیخار نسخه کردن الاستغاث خوشنودی خواستن الکلیه

بزیلی به سوره النخاع به المبارکته بابرکت الدخان دود سیاه الارشاد
کیه کشیدن التاویه والاوه کذا شستن الرحم کشتن بسکه الاعتزال کسب شدن

الاستراذبت فتن الرهواره فرخ وارمیدن الایزات سیرت دادن الیوراثه
سیرت گرفتن العکس بند و پرگار شدن الارخیار برگزیدن البلاء از مودن الغایم

برچیدن العقل شکستن الانتمار او کمان شدن الریه کمان به سوره النحر
الافران طاقت شدن انحر و خزان الاضعا و برگزیدن بهره الاستودا و سیاه

التشبهه بالیلین النشأ بالیدن احملیه زید انحصم و انحصام و اگر او استیسا
و التمسک حنک در وزن الاقداد و در پی کسی فتن الفطر انمیدن الحق بیا شنه

و فرزدان الاغیاب جماعت الرخرق ند و آرایش التشیع بر خور و ازی دان
الظهور بر شدن الشمس و العشور وی گروانیدن و نایبنا شدن قصه خیری

کردن التفتیش بر کما شتن البعده دوری الاستیسا کما نیاز شدن الاستماع شنیدن
الضم کران الیما گروه بزرگان الذنب زب الافران یار شدن الاستیخار

پنهان شدن الطغفوق در سمان در کاری المنع باليد الجسد في الموضع باطن
يبتغي ما يدور في الشفا و باد نرم الغوص و روشن التفرين و و خیر را هم داشتن
الصقيد بندي الكرض ياي حبا نيدن الضغف سغم النقاد سيري شدن و حبا
فراخي باد الضغف و و چندان الانظار زمان اوان التخطف چیزی از خود
نمودن که در و نباشد مسوق الصافات به الميز و المار و دوسه
کرانه الدخور و در کردن الوصوب و ام شدن الخطف ربون الاستفقا و فتو
خواستن المزوب خفیده شدن الاستفقا رافسوس کردن الوتوف استادن
الکنا صرکد بکر یا یاری کردن القول بک کردن المبيض سیده مرغ الشوب آمیختن
الالف و یافتن الایرج بشتافتن الخت ترشیدن الذنج بسبل کردن التل و روی
الکندن الجین و کرانه پیشانی الاستنباط پدید شدن و نمودن القبلت و شوی الغیور
گذاشتن و بماندن ایق بکریخت الشخ بر کردن المساهمة تیر زدن و بقرعه خشن کردن
الالتقام بدین اندر کشیدن الموطین و خست که و الشخیش الساحة میانه سراسر
مسوق لیس به العنق کردن الذقن و رخ الاذقان جماعت الاقلام ملین
کردن و چشم فراز کردن السید کرانه بسن التظیر قال بدردن الاقصی و در ترجمه
مردان السامخ المزج العزبون بن خوشه خزا الا و راک و رسیدن الفلک

الافلاك جماعت الصريح فرياد النسل والنسلان بويه وديدن گری اگر خود بخت
الایمتیاری جلد شدن ایچیل منخل المسخ از صوت بگردانیدن التیمیز زندگانی و داد
الکلیفین با گردانیدن الکریم استخوان بوسیده و زنده المکاتبت فست ثبات
مسورق الفاطم الجناح بالاجنحة جبهه الغرور حریف منصف الضمعة
کار کردن العذب آب خوش سالیغ گوارنده الملیح نمک شور الطراوة تازه شد
المحور والمخوذ شافقن القطمیر آن پوست کرمه خرماد و سیان آن باشد و آنچه در رویش
باشد الا ناره روشن کردن الحبه راه در کوه الحبه جماعت الاحمر سبخ الغریب
یک سیاه الذوات جنبندگان و ستوران الدابة یکی الوقعة او میان رفتن و کما
الصالح خرموشیدن الاضطرب نشد التحویل گردانیدن به مسورق الشبابة
العروب غاب شدن التارب همیشه و بهروزه تسبیح کردن التاروم کریم
السبعون تمام کردن التناهی نزهه فرح الشروق منج حاشیه نزهه الرواح شباه
زفتة الاساکله روان کردن آب القطر سگد خسته التمثال بیکر و جهره الجحش
کاسه بزرگ الجاریه حوض بزرگ الجوانی جماعت القدر دیک القدر جماعت قدر
در سیات دیکهای بزرگ استوار کرده چون کوه و اقیانوس مریخ پیچیده دیک
المیناء حصا الشبابة نام شهریت السیل آب رود بار الکریم بزرگ گویند

سبک
کاروانی و تقصیر
لان و تقصیر
عقل و تقصیر
سبک کردن
و سبک کردن
و سبک کردن

و سبک کردن
و سبک کردن
و سبک کردن

و ادیت الاصل سیه الخط گیه شود و ترش الاصل شود که السیر فتن التمر فتن
التفريق یقیم و ردل انگدن الکافه همه الاستیخار و الپس شدن الاستیخار
پیش شدن الاستیخاف ضعیف شمردن المغشار ده یک الفردی گمان
الغنا و شکر فتن حال و حد کردن . سورة الاحزاب بد الحروف بیان
الدیعی پس خوانده الاوغیا جماعت الاوسط راست تر الاخطا و خطا کردن بغلط
قصد کردن شیرب مدینه پیغمبر علیه السلام العورة آنچه نگاه داشتن آن حاجت باشد
التلبیة و الملبیة درنگ کردن التیسیر اندک التعمیق باز داشتن التمسک یا
الاغشاحه بخیلان السائق زبان آوردن البادی بیابانی الفخ انذر الاخطار
نکرستن تال یافت الصیاحی خضاریا التشریح کشادگی کردن التخصیص فرو
کردن الوقود و الوقار ده خانه نشستن و استیلا کردن التشریح زن است
در خانه بیرون فرستادن الرخس بییدی الخیرة نیکی و برگزیدن الایة اوید کردن
زید نام پسر خوانده پیغمبر علیه السلام الوطرات استیلا و کبیلانمانه التفضیلیه درود
و غلبه کن الاودی نج الخالص بی آمینش الارضاء پس داشتن العزله جدایی
الغزل کیسور کردن القرة روشن شدن الایذان دستوری دادن الاستیخار
انگاری کردن التسلیم سلام فتن الاودان و نزدیک و نجلان استیلا و تفریق

خبر دروغ افکنان را بخراشید بر غلایندن لایحجا و زوئیک مسایلی نکلند ترا الساده
 متران الوجیه ریوشناس الشدید راست استوار الایمانه زینهار علی لایمانا خوات
 مسووقه السحرة + التسل فرزندان السیالکة ایخته التوکیل التسلیط
 التکلیف سرور افکنان التجانی دورشان الضجیح پهلوی بر زمین نهادن الخیر
 زمین بی گیاه + مسووقه لقمان + اشتراکی تجرید و آماده گردانیدن لقمان
 نام مروتی العام سال اخروان + اسپندان التفتیح روی گردانیدن العزوة
 گوشه کوبه و بجای دستاویز هر چیزی الارض طراری چاره کردن المذموم دشمن
 المذبح فریدگی و خراشش القصد والاقتصاد سانه کاری رفتن اختار فریفته
 الریح زندان + مسووقه الروم + الیضیح کم ازده الامسا و شباگاه
 کردن الاظفار گاه غایب نشین و آمدن الاقوال خوار و آسان الودع و التواضع
 باران بزرگ قطره انحلال میانة الشیبه پیری + مسووقه الخسکوت
 الطوفان آب عذاب السیفیه کسوفی التورج خرد و التخریب مسووقه زانیدن
 تبار کردن الخشوم فرو خوردن و سینه بر زمین نهادن مرغ و پیر چرخ الایضا
 بنیاد شدن العنکبوت حلالک الخیران جازرا خرقه جای با حرمه ایستادی
 القصر + الایمانه جبین الایضا

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷/۱۰/۱۵

انجمن درى الشیخ بنیک خواستن العقل و الغفلة بنویشتن شدن الکر و شستن
 الشرب چشم داشتن امس می الاسترخاء فریاد خواستن التوجه روی نمودن
 منلقا و سوى الورد و در آمدن الزود و راندن الریح شستن بان الرعا و جماعت الشیخ
 مزدوری گرفتن الاشباح بزنی دادن ماتین امین و زین الاخر و مزدوری کردن
 المشقة و شواری آنچه سال الحج جماعت الانیاس آتش یافتن و دیدن المکنت
 و رنگ کردن انجمنه گیاره نیم سوخته الا حد طلا و گرم شدن الشالی کرانه القضا
 چوب دست التفتیق پی فتن التفتیق فراهم آوردن القصص کشاده زبان الزود
 یار العضد بازو الله و آوردن الحیاة گرد کردن خراج الحیث گریبان البطراناسیا
 شدن سرمد ایستاده الضیاء و شانی مات بیارایه و الاکثر الشیخ و گردانی
 برخاستن العصبه و الشریقه کرده سحر من النمل و العنبر و در زدن شدن
 القفس یاره آتش فروخته الحجابان خرد النعبان ماز بزرگ النمل و چه خطم شستن
 الشیخ بنجده دندان سپید کردن التفتیق شده جستن المده و مرغ سیمان بالی الشیخ
 انجمنه نمانی الا فتاء جواب دادن قبل طاقه الضمان الدلیل العقبه و سلبه
 التفتیق از حال گردانیدن لکینه انجمنین اللجه و میان دیا اللجه جماعت المرد
 هموار کرده شده التفتیق شبنون کردن القدر و آگشتن انجمنه گردان جمد

مردود

بیا رسیدن الارقان استوار کردن + مسووقه الشکر عو به النجیح خوشی کشیدن
 اکثریت پروردن التمجید بنده کردن اللقب فروزیدن التصلیب برادر کردن
 الضمیر گزیند رسانیدن الاستار برشتن الشرف و منه آتش ای یکدیگر یادیدن الازهار
 شکافته شدن الطوق کوه الضمیر الکلیه بروی فلکدن الصدیق دوست الطوران
 الرقع راه بلند وید العشب بانی کردن المصالح بیکو الهمم القسطن
 کاسه القاف هو المیزان القبان السحرین جادوگران التمسح مشغول و فراموش گردانیدن
 مسووقه الارقان جدا کننده حق از باطل الکتاب زبر خویشین
 نوشتن الترفیع بابتک خراج منع و نیکویند اجرام القدر و هم پیش آمدن انجیل لاری
 نادادن و خوار فرو گذاشتن الوزیر و ستور الدنیا اه التمسح کسب باز خواندن التمسح
 کردن الضمیر خفا کین یکدیگر نوا آهسته الغرام آهسته التمسح نفقه کم کردن القوام
 راستی الانام گناه التبت بک اشتن الملائکه الایام بوس شدن مسووقه القوام
 الافاق بزرگداشتن آب خنجر و م از عرفات لستاب با روشن التلقی قبول کردن
 الولى متعجبانیدن در سخن شاع خبر آکنده خط و کام الایمان سوگند خوردن
 پلید شدن انجمنه شمس نان انجمنه حاجت الارب حاجت الایم من بجه الایمان
 حاجت الایمان و الایمان کنیک الاستی بقرآن و من از مرام بازمان الایمان

مسووقه الارقان
 التمسح کسب باز خواندن
 التمسح نفقه کم کردن
 القوام
 الایمان سوگند خوردن
 الایمان

[illegible]

هلاک شد بینه هلاک شود الکف کف دست المعافرة غدر کردن التکلیف دست باز
 داشتن و یقین هلاک شد مویقاً هلاک شدن قبلاً برابر و آل برست مویقاً جای برستن
 السرب معاک المجاوزه در گذشتن الرقصناض در این شدن التنازل باز گذشتن و بیا
 کار القصب بستم شدن یا حوج و یا حوج نام دو کوهرت الرقص و الحجاز دیوار الزبارة
 آهین زده الزبارة جماعت المساوات برابر کردن الصدق کرانه کوه المافران فرود آمدن
 النقب سوراخ کردن الحول از جای گشتن الید و سیاهی ایچ بدان نویسنده مدون
 بنی اصل آریلی به جاس و شهر گشت الحصر زندان و بوریا الحظر باز داشتن الحظر
 باز داشته شده التبدیر مال با صرف نفقه کردن الملاق در ویش شدن القفوس
 رفتن الرقات بر سیده الانفاض سر از کسی جنبانیدن الایختناک بیشه کردن آبا
 متوفور آتام و فرو فوراً تمام شد الاستغفر از سبک گردانیدن الایجاب و فکر کردن
 القفص شکستن التمسیر و الفین بیکه در شکم خسته می باشد رگین آرام گرفت
 از گول آفتاب شدن التمسیر شب بیدار بودن التنازل و خوی الکام کمال التکلیف
 انجوسیردن التمسیر التمسیر التمسیر همه الخافته آواز پست کردن التمسیر
 التمسیر التمسیر التمسیر التمسیر التمسیر التمسیر التمسیر التمسیر التمسیر التمسیر
 مال الاستمسیر التمسیر التمسیر التمسیر التمسیر التمسیر التمسیر التمسیر التمسیر

پنهان کردن الفرت سرگین بنه الشکری الخلفی و غور انگیزین العرش بنا بر آوردن خانه
 ساختن و سرازیر حقه کردن الخفده تبع خافد و هو ولد الولد الكل العیال و گرانی انیس
 آسمان و زمین الطعن یا بر نهادن الصنوف یشم پیش الوبر یشم شتر الشعر موسی بز
 البصر بال پیرای زره النقص عهد تباه کردن التوکید استوار کردن الخزل سیمان
 الدخول اندر دنی کردن الزل غزین الرعد زنگانی خوش الباطل آواز البیت ششم
 منوره انجیر با رب با التواضع یا با تحکیم یا آتین کند احمی کریم التوکید
 نشانی داشتن جبر نام شهریت العزیزین سبع حصه پاره پاره سمور ابراهیم
 التوکید محل المکره التاویز آگاه کردن الصید نذر داب التجمع و غور در البساتین
 گواریدن اگر با و خاکستر الانسارخ فریاد رسیدن الفصح و التوکید شان
 الراجیه شات ازین بکندن الخلال وستی الذاب پوسته کایری کردن الانسارخ
 سر بلند داشتن التوازی بیان آسمان و زمین بوا ای علایم من انجیر القطران دار و کاشانه
 اگر این را نماند مدد و مرقا الرعد البساتین شام خرمای بیکانه در میان خرما نشانند
 الصیوان جماعت النشأت بمنجی کوشی بانی بریده غاض الماکم شتاب البصر
 و زهرین فتن زخمی بختن الرعد نذر الخال عقوبت الزجر کف دریا انجیر بار و بر و زخمی
 و نیز و نیز و نام جبر است سمور و غور در البساتین و غور در البساتین

الرابع التوجه چو کردن لذت برگزین سیران سیرانه و غیره کاروان
 الاولاد دوفرو و اوختن آلودم البضاعة کالاکه بر بازگانی فرستند لذت هم
 درم الزامی رغبت و دنیا التخلیق در باطن میت لک بیشتر آئی الله شفق
 الشفق بدستی دل بردن الکبار بزرگ یافتن الاستعصام بازداشتن از شقا
 الخبز نان الصلح برادر کردن البقرة ماده کاه العجاف لاغان الاخصب لاغیر
 الغیر خواب گزاردن الشمان فرجهان السعین کی السنبلة خوشه گندم السحابان حباب
 حاش الله سماواته التجهیز سازیدون ساختن الجواز الاسم المیر طعام از شهر بردن
 الایمنیاس غم خوردن السقایة آب دادن الصواع عیمانه البعشر البدا آغاز کردن
 الرعاو باروان الاوحیه جماعت الشکایة بنالین البعث اندوه الروح حشر الشجر
 سوزش کردن التفتیه دروغ زن داشتن مجمل منسوب کردن به سقوط الهودیه الهودیه
 نام تهنیت علیه السلام الاستخراجه زمینداری دادن الزنه در اجوبه چشم خواندن
 المعجری جای سخن التلایع آب فرو بردن المعجری نام کویت البعشر البدا آغاز کردن
 الاستخراجه از زندگانی توانائی دادن آبادی کردن حشره در زمین برپا کردن شده
 التلایع حشره ان التلایع از بردن الایمنیاس حشره ان التلایع از بردن الایمنیاس
 التلایع حشره ان التلایع از بردن الایمنیاس حشره ان التلایع از بردن الایمنیاس

بعد هلاک شد الرق عطا و ادن سعتی بخت شد انچه بریدن از لقمه باره از شب
 و انکه عطا قال نعم الرق المراد ۱۲

۱۱ سوره یونس ۱۱۱ الحکیمه معروفه بخلاف جماعتی آری البیدن

تر زره است ۱۱ سوره التوبه ۱۱۱ المیده روزگاری الا نسیا رخ ماه بیرون شدن

انحصار بازداشتن رخصه چشم داشت التحلیه را کردن المیده از رم الکیمه الطعن

عیب کردن منیره زدن الویجه دوست خالص اکسا و ناره و ان شدن المیده جاسوس

العینه درویشی انچه بزرگترین نام و ادیت قیصرانی تر صا انصار می جماعتی

نام عیسی السلام عزیز نام پیغمبر علیه السلام المضاکات مانند شدن الاخبار

و انشدان الرتبان زهدان الکی و انچه کردن انچه جمع اجتهت پیشانی الیست تا خیر

المواطه ساز و ار کردن التناقل خوشتر گران ساختن بجز باز داشت کسی از کار

انجیل فساد الایضام شتابانیدن الشماخ جاسوس التفتیه اکسا الی کلام

واقعه رسیدن الفرق رسیدن انچه کشیدن التالیف فراهم آوردن الموضع

افساد التفتیه افراط کردن الذبح آتشیم انچه در اولی انچه در اولی انچه در اولی

افساد التفتیه افراط کردن الذبح آتشیم انچه در اولی انچه در اولی انچه در اولی

افساد التفتیه افراط کردن الذبح آتشیم انچه در اولی انچه در اولی انچه در اولی

افساد التفتیه افراط کردن الذبح آتشیم انچه در اولی انچه در اولی انچه در اولی

زدن تصدیه دست بدست زدن انجمن شکر العده و جانب الادی القتل بدول
 الشکر بدینانیدن انجمن بقیضن التحریض انجمن بکاری الولا یه دوستی و نصرت و یار
 به سعادت و اعتراف به المواراة پوشیدن الدائم نکویش رئیس جامه نیکو سنه
 بجای شرم القبل کرده کسشم سوراخ سوزن انجمن بدوختن انجباط سوزن الانعام
 بکره مایان بهشت و دوزخ انجمن شتابنده الاقلال برداشتن انگشت انگشت
 السهل من نرم السهل جماعت العقوبه یاشدن گناه پاک کردن القبل
 بیاده الصفوح غمک افاقه بهوشن زادن انجمن کشیدن الاشکات و شمشاد
 کردن السکوت و الصمت خاموش بودن انجمن انچه از جای بجای بریندر
 کرده الاشیاء کشاده کردن الخط فرود افکندن شمشاد دراب بودن الطرح
 ظاهر گمان بر روی آب سر برداشتن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن
 برکندن الکلمات سنگ بان زدن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن
 انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن
 الرخیب ترا الیابن خشک الایمال سپردن کردن نهادن الاستهوا و سیراه
 کردن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن
 انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن انجمن

الحوت كناه النخلة عطا المني كوارنده الكبير بزرگ شدن الدين وام
 الكلاله ميراث خوار جز نادرو پدر الغصن زن از شوی بازداشتن برای کابل المعاشقه
 با کسی زن نیست القنطار پوست گاو پر زرب الاقضاء بهر سیدن الرشيقة دختر
 زن حجر کنار القوم ایستادن بر چار پای برای آسایش التوسر کردن کشیدن
 زن از شوی العبر بگذشت النهر جوی راعنا گاه دارا المراتعات گاهداشتن
 الكلى زبان دروان گردانیدن الجنبه واطاعه انچه خبر خدای عزوجل پرستند
 التفسير آنکه در پشت خسته مخرما باشد لفتحت بسخت و رخت التضع بسختن
 و رختن تخیل کما یکدیگر بجا کم شوند شجر خلاف افتاد الشجر خلاف افتادن التفتير
 گروه کپیطن درنگ گفتند التبطئه درنگ کردن شديدة افرشته التمشيد
 افراشتن از آغوا آشکارا کردند الاداعه آشکارا کردن التذطوة بیرون آرند
 المقيت توانا اگر ستم باز گردانید ایشانرا الارکاس باز گردانیدن خضر است
 تنگدل شد انحصر تنگدل شدن صمد و بهم سینه های ایشان البریه خونها الدیات
 جمع انجیل چاره انجیل جماعت الماعنه کسی از خود بریدن تقصروا کم کنید القصر
 کم کردن السلاحه سلاحهای ایشان السلاح آلت جنگ یا لمون دریا فتره الاکم
 دریا فتنه لکن هر آنکه گوشش ازین برید البکت بریدن گوش ازین برید

بآورد و از ایشان را از غنای خود و از انوار آفتاب و از انوار ماه و از انوار
 شده و چون بفرستند از بدین جهانندگان الذی به حبیبان بیدار و قلب
 و کما در غلاف الراس و چون استوار شد گمان حکم کنی شکرت هرگز ننگ ندارد
 الاستیغاث ننگ داشتن به سوخته ال عمران به المقتدره مال بسیار
 بر یکدیگر نهاده انحصور آن مرد که بزن غنبت کند الرقیر اشارت کردن چشم
 یا بار و یا بلب تدرج و چون ذخیره و نهید الا ذخیره کردن بهر کسی نسیم
 الا بهر حال داری کردن در دنیا مختص بر زمین الا مختص بر زمین الی غیره و غیره
 کعبه لایا که تمسک کنند الا نابل سرای انگشتان الا غلته یکی غلته باشد او را
 پذیر نام چای است الکافورین ششم فروخته همان الکافور ششم فرو خوردن القحرج ریش
 تا و ابد و دولت بهر ما و اول المداوله در میان مردمان روان گردانیدن مختص
 گناه پاک کند که مختص گناه پاک کردن مختص نیست کند مختص نیست کردن
 بکشتید که بکشتن سخت تصحیر و بکشتاب بر کوه شود بهر ضحاک و بکشتاب
 بر کوه شدن التزو و قصد بکشتن کفار غرضی جمع نماید القطر و رشت غوی امثل
 خیانت که میگوید و چون در دنیا طلق و گردان شان کرده شود و فریاد
 کرده شد از حوض و در گردان ضحاک و از ضحاک و از ضحاک و از ضحاک و از ضحاک

جنگ : سورة البقرة : الم بعضی گفته اند که نام سوره است و بعضی گفته اند
 که سوگن است بحر و مقطعات و هر حرفی که در او اهل سوره است الف آلا و
 و لام لطف او و میم ملک او نماز بخت سود نکرد و الرج سود کردن است و قد آتش
 افروخت الاستیقا آتش افروختن الصیّب باران البقعة کینه البعوض
 جماعت کسب کف خون ریزد السفک خون ریختن فاذ لها بجنبانید شان الازلا
 بجنبانیدن البقل تره القشار خیار القوم گندم و سیر العنسی نسک البعلین بسیار
 اذنی فرومایه و اندک الفارض کما و سیر العوان میان جوان و پیر القون جماعت خضراء
 قاقع زرد و شبه جنگ فاذ اراهم خصومت را بر یکدیگر انداختند الا و ارم خصومت
 بیکدیگر انداختن آشپز و در خورانیده شدند الا شراب در خورانیدن بابل نام
 چایست کافوت و ماروت نام دو فرشته راجعاً به توبین و شامست
 بخت جهودان و ترسایان شتابه جایی از کشتن الصبغة وین شطرسوی و الجمة
 و القیة انچه و سبوی آن آرد الصفا و المروة نام دو کوه است اعماز
 عمه و کردن القمرة سعادت الشطرنج اطاعت کردن و طاعت افروزی الحنف
 میل کردن و طایفه توانند او را الا طیفة تو شستن رمضان نام ماه غنونا بکاران
 اذنی مجامعت کردن و شطرنج شتابان خجاست کنی یا شطرنج بازماند از

المباشرة جمع کردن الالهة ماه بالامال ماه اخضر ثم باز داشته شود الاخصار
 باز داشتن استنیر آسان شد تزودوا نوشته بگیرید التزود نوشته برگرفتن التزاد
 نوشته تعجل کتابید التعجل کشتافتن المشع جایی که حاجیان بعرفات هستند المشاعر
 جماعت لا تخفکم هراینه گزند رساند شما الاغنائت گزند رسانیدن یولون گزند
 خورند الایلاک سوگند خوردن القربی نمازی زنان و پایی التحول کیسالی جوین دو
 سال قسرت ضعیف و اید گیرید الاستیضع شیعیه کودکی خواستن عشتیم پوشیده گویند
 الخطیبه زن خواستن المقتر درویش الاقنار درویش شدن الوقت هزاره ریاضات
 نام ملکیت جالوت نام کافریت ولایوده و گرانبار کند او را الا و گرانبار کرد
 لم یثبته الحال گشت التثنه احوال گشتن طعام و شراب منتشر کردن لکنه کینه
 الاثنا زنده کردن و مائل کردن قصص پاره کن شان الصد پاره پاره کردن
 الصفوان سنگ ساده و بشن الصلد سنگ شدن سخت کبر روی و خاک
 نباشد الوابل باران بزرگ قطره الاخصار گرد باد الاخرق بسختی کفر صواب
 چشم فرا گیرید الاعمال ششم فرا گذر رفتن احاقا احاح کردنی التخیط دیوانه گردان
 المس دیوانگی یزنی افزون کند العصر سنگدستی النظره زمان داون
 المیسرة فراح و سستی الایلاک امل کردن و پر کردن واخفت غفون

بخششای مارا فائزتر ناپس یازی ده مارا علی انقوم انکا وین برگره کفران

حاشیه الطبع

بعد حمد و صلوة برای رزین اهل الابصار و خرد متین ذوی الاستبصار مخفی
و محتجب نمایند که درین آوان مهمیت اقترا ان شاید مطالب جاد و دانی و عروس مقاصد
دو بهمانی یعنی نسخه مستخلص المعانی که مشتمل بر لغات کتاب ریاضیه و بیامی
سقا طر زمان بقراط دوران مورد عنایات ایزدی حکیم میگرد است علی که بکلی
همت فیض طوبیت شان اکتساب مکاسب غیرات و ادخار ذخائر
حسانت است حلایط طبع پوشید و حتی الامکان در تزیین و توشیح آن
به توشیح و تصحیح جدید طبع بکار رفت امید که منظور نظر نگاران انصاف پسند
شده و طبع خواص و عوام و مقبول طوائف انام گردد

۹
دور از دست
نسخه ای است که در
کتابخانه آرد

ایضا در کتاب
صد شکر که این نسخه طبع
گردید و مشکلات تیران
در حال تمامیت است و در وقت
طبع شده و نسخه ایست

کتابخانه
نسخه طبع
چهارم و کجایان
نسخه ایست که در
کتابخانه آرد
نسخه طبع
۱۲

[illegible]

[illegible]

سورة الكافرون قل يا ايها الكافرون لا اعبدوا تسبيح	سورة الفاتحة الفاطمة ما القارعة	سورة الضحى كيت واضحى الليل	سورة التين سورة التين
سورة النصر اذ جاء نصر الله والفتح	سورة النجم كيت النجم النجم	سورة الشمس كيت الم فشرح لك صدك	سورة التين سورة التين والتين والتين وطور سينين
سورة الممتحنة تبت يدا الي لب تبت	سورة العصر والعصر ان الانسان لفي	سورة التين سورة التين والتين والتين وطور سينين	سورة التين سورة التين والتين والتين وطور سينين
سورة الاخلاص قل هو الله احد الله الصمد	سورة النجم كيت النجم النجم	سورة التين سورة التين والتين والتين وطور سينين	سورة التين سورة التين والتين والتين وطور سينين
سورة الفلق قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق	سورة الفيل كيت الم تركيف فعل ربك يا صبي الفيل	سورة التين سورة التين والتين والتين وطور سينين	سورة التين سورة التين والتين والتين وطور سينين
سورة الانشراح قل اعوذ برب الناس ملك الناس	سورة الفيل كيت النجم النجم	سورة التين سورة التين والتين والتين وطور سينين	سورة التين سورة التين والتين والتين وطور سينين
سورة الماعون كيت النجم النجم	سورة الفيل كيت النجم النجم	سورة التين سورة التين والتين والتين وطور سينين	سورة التين سورة التين والتين والتين وطور سينين
سورة التين كيت النجم النجم	سورة الفيل كيت النجم النجم	سورة التين سورة التين والتين والتين وطور سينين	سورة التين سورة التين والتين والتين وطور سينين

